



درس تفسیر سوره مبارکه جاثیه - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۶) وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَن يُعْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱)﴾

برخورداری بنی اسرائیل از آیات و معجزات الهی و خیانت آنها

در سوره مبارکه «جاثیه» که در مکه نازل شد و جزء «حوامیم»^۱ هفت گانه است که معارف دین و اصول دین مطرح است، بعد از بیان بحثی از مسائل توحید و وحی و نبوت، مسئله شریعت و دین را مطرح می‌کند؛ صراط مستقیم یک راهی است و این «شریعت» ورودی است به آن صراط مستقیم، که «کادح الی رب»^۲ است و به لقای

۱. حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دُخان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یکجا دانسته‌اند.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶. ﴿كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾

الهی می‌رسد. فرمود ما همه اُمم را از صراط مستقیم برخوردار کردیم، چون ﴿لَكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾^۱ و اما چون بنی اسرائیل بیش از اُمم دیگر محل ابتلا بودند و هر روز یک فتنه جدید از اسرائیلی‌ها علیه اسلام بود، فرمود: ﴿لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾^۲؛ همواره این اسرائیلی‌ها خیانت می‌کنند و تو آگاهی، با اینکه تو در قلّه وحی و نبوت هستی، آنها از خیانت دست‌بردار نیستند، ﴿لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾، هر روز یک نقشه می‌کشند! لذا قصه بنی اسرائیل در قرآن بیش از اُمم دیگر است. فرمود ما به آنها چند چیز دادیم که اصل آن همان تورات و انجیل و زبور و اینهاست؛ البته بعضی از این کتاب‌ها جامع احکام حقوقی و عبادی و معاملات و معارف هستند و بعضی‌ها هم در حدّ زبور موعظه می‌باشند. فرمود ما بنی اسرائیل را کتاب دادیم - تورات و انجیل و مانند اینها - و حکم دادیم، یک؛ حاکمیت و حکومت دادیم، دو؛ و به برکت معارف همان کتاب آسمانی حکمت دادیم، سه؛ نبوت دادیم به انبیای آنها و در اثر همان کتاب و معجزاتی که به انبیای آنها دادیم بهره‌ها بردند و از نظر روزی‌های ظاهری هم آنها را برخوردار کردیم، روزی‌های فراوانی دادیم، آمدند به شام و در این سرزمین بهره‌های فراوانی بردند و نسبت به مردم عصر خودشان از فضیلتی برخوردار شدند «مِنْ حَيْثُ الْكِتَابِ وَ النَّبُوءَةِ وَ الْحُكْمِ» که آیات الهی و معجزات فراوانی را به موسای کلیم دادیم. از نظر کثرت نبوت، این ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ نسبی نیست، نفسی است! البته از نظر فضایل شخصی نسبی است، نه نفسی، لکن کمتر گروهی مثل اینها به فساد و خونریزی و توطئه و خیانت مبتلا شدند.

پرسش: ... چرا حکم جداگانه از کتاب و قرآن کریم؟

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره مائده، آیه ۱۳.

پاسخ: برای اینکه ذکر خاص بعد از عام است، این معارف در همان کتاب است! جریان ﴿وَقَتْلُهُمُ الْاَنْبِيَاءَ﴾^۱ برای اینهاست، ﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۲ برای اینهاست، هیچ امتی مثل اینها پیامبرکشی نکردند! هیچ امتی مثل اینها اختلاف نداشتند! وجود مبارک کلیم حق فرمود: ﴿لَمْ تُؤْذُونِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّي رَسُولُ اللَّهِ﴾^۳ برای شما مسلم شد که من پیغمبر خدا هستم، چرا مرا آزار می‌کنید؟! نه تنها برای فرعون ثابت شد که موسای کلیم نبی خداست، برای افراد تبهکار اسرائیلی هم ثابت شد، به فرعون فرمود که ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا اَنْزَلَ هَؤُلَاءِ اِلَّا رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ بِصَآئِرٍ﴾^۴ برای تو مسلم شد که اینها معجزات الهی است؛ قرآن هم تعبیر کرد که ﴿وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ﴾^۵ برای اینها صد درصد روشن شد که اینها معجزه است و موسی، «کلیم الله» و «رسول الله» است.

مشکل عرفی بنی اسرائیل در خیانت به کتاب الهی و آزار موسای کلیم

قبلاً شاید ده‌ها بار در همین بحث روشن شد که ممکن است یک عالم یا روحانی یا غیر روحانی یک مطلب برای او صد درصد روشن بشود که حق است؛ ولی معصیت می‌کند؛ سرش این است که با موعظه و نصیحت این امر حل نمی‌شود، اخلاق علم است؛ مثل موعظه نیست؛ تا آدم نداند که منشأ تصمیم‌گیری چیست، خیال می‌کند که مدام آیه و روایت بخواند مشکل حل می‌شود. ما یک متولی در درون خودمان داریم که این مسئول اندیشه و ادراک و برهان است که جزم متعلق به آن است، کار حوزه و دانشگاه همین است و شأنی کاملاً جدای از دستگاه علم داریم که آن مسئول عزم و اراده و تصمیم و فعالیت و کوشش و عمل است، کاملاً مرز این دو از هم جداست!

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱؛ سوره نساء، آیه ۱۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۶۱.

۳. سوره صف، آیه ۵.

۴. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۵. سوره نمل، آیه ۱۴.

حالا اگر کسی عالم بود و معصیت کرد، شما مدام آیه برای او بخوان، او خودش آیه را گفته و تفسیر کرده و کتاب آن را هم نوشته است! مگر علم تصمیم می‌گیرد؟! ما دستگاهی داریم که مسئول علم و اندیشه است فکر است در ظاهر بدن مثل چشم و گوش؛ دستگاهی داریم که مسئول حرکت و کار است؛ مثل دست و پا. این مقسم - چون چندین بار تکرار شد، دیگر بازگو نمی‌کنیم - چهار قسم هم زیر مجموعه این مقسم است: یک قسم آن این است که انسان چشم و گوش او سالم است، اما دست و پای او فلج است؛ او مار و عقرب را می‌بیند و تردید ندارد که این مار و عقرب است؛ اما چشم و گوش که فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند در حالی که او ویلچری است! حالا شما به کسی که ویلچری است، مدام عینک بده، مدام میکروسکوپ بده، مدام تلسکوپ بده و مدام ذره‌بین بده، او که مشکل علمی ندارد! او می‌بیند مار و عقرب را! مگر علم فرار می‌کند؟! آن «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱ فرار می‌کند که در بحث جهاد درونی - جهاد اوسط - گرفتار هوس شد و شکست خورد، این جا آن عقل عملی ویلچری است! طبق این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»^۲ محور اراده او ویلچری است! شما مدام برایش آیه بخوان! مثل اینکه آدمی که ویلچری است، شما مدام به او عینک بده، ذره‌بین بده، دوربین بده، میکروسکوپ و تلسکوپ بده، او که مشکل علمی ندارد! شما چه کسی را داری موعظه می‌کنی؟ او خودش در این زمینه کتاب نوشته! موعظه که علم نیست! اخلاق علم است که از فقه و اصول قوی‌تر و غنی‌تر است! زیر مجموعه فلسفه است! تا ما ندانیم محور تصمیم کجاست و تا ندانیم که چه کسی حرف آخر را در درون ما می‌زند، نتیجه همین است و این که کار حوزه و دانشگاه نیست! آن جا فقط به ما علم یاد می‌دهند! فرمود ما به بنی اسرائیل همه چیز دادیم و کلیم حق فرمود برای شما مسلّم شد که من پیغمبر هستم، این هم

۱. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

معجزه است و این هم کتاب الهی است، چرا مرا آزار می‌کنید؟! این سه طایفه از آیات نشان می‌دهد که محور عزم و اراده و تصمیم چیز دیگری است، مدار تصور و تصدیق و استدلال و قیاس و اندیشه هم چیزی دیگر است. فرمود:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا﴾، این «الف» و «سین» و «تاء» در «إِسْتَيْقَنَ» نظیر «إِسْتَكْبَرَ» برای مبالغه است؛ یعنی صد درصد یقین داشتند که حق با موسای کلیم است و کلیم حق (سلام الله علیه) هم فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَافِرٍ﴾، برای تو مسلم شد! آن طایفه ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا﴾، این طایفه ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ﴾ و این طایفه ﴿لَمْ تُؤْذَوْنِي﴾، این سه طایفه دلالت می‌کند که ممکن است یک انسان و جامعه‌ای صد درصد برای او حق روشن بشود ولی عمل نکند، سرش این است، آن‌که حرف آخر را می‌زند سواد نیست، آن «العقل» که ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» حرف آخر را می‌زند. آن اراده و تصمیم و نیت که بین عزم و جزم و بین آسمان و زمین فاصله است، فنّ اخلاق این را ثابت می‌کند؛ خلاصه اینکه با موعظه و نصیحت حل نمی‌شود. تا آدم نفهمد که کجای او مشکل دارد، به سراغ درمان آن نمی‌رود؛ تا ما ندانیم که در دستگاه درونی ما چندین نیرو هستند که حرف آخر را می‌زنند، هرگز اصلاح نخواهیم شد. این‌جا فرمود اینها مشکل عزمی داشتند، ما همه چیز را به اینها دادیم! ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ شد؛ اما با این حال از هر جهت، کمتر خیانتی به ذهن آنها رسید که عمل نکنند.

پرسش: در مقابل آنها مسلمان‌ها هم امام حسین (علیه السلام) را به شهادت رساندند!

پاسخ: بله، اما یک گروه فراوانی آمدند و بساط آنها را جمع کردند، آنها هم باعث شد که جریان کربلا پیش آمد! وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود شما چرا کار اسرائیلی‌ها را می‌کنید؟ آنها پیشگام بودند در طرف جهنم رفتن!

فرمود: ﴿وَأَتَيْنَاهُمُ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأُمْرِ﴾، این همه معجزات را به ما اینها دادیم! آن‌ها معجزه‌ای که حسّی بود، یک قدح آب می‌گرفتند، پیروان کلیم حق می‌خوردند آب بود و پیروان فرعون که می‌نوشیدند خون بود، اینها معجزات حسّی و تجربی روزانه بود، فرمود: ﴿وَأَتَيْنَاهُمُ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأُمْرِ﴾، بعد به جان هم افتادند و اختلاف کردند، اختلاف آنها «بعد العلم» بود! اختلاف «قبل العلم» یک نعمت خوبی است، چون انسان دارد نظریه‌پردازی می‌کند تا ببیند کدام حق است؛ وقتی که نظریه‌پردازی می‌کند، پس اختلاف نظر هست! بعد وقتی که روشن شد چه چیزی حق است، برابر همان عمل می‌کند. این اختلاف «بعد العلم» است که پایان آن جهنم است، ﴿فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِّن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ﴾، این ﴿بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾ است. در جریانی که ما به بنی اسرائیل کتاب و حکم و نبوت دادیم، بعضی‌ها برای مجموع است و بعضی برای جمیع؛ یک وقت ملتی را پیروز می‌کند، این ملت هرکدام از اینها به حسب دنیایی یک مسئولیت شایسته‌ای دارند؛ اما در جریان وحی و نبوت این‌طور نیست که به اینها داده باشیم، فرمود در اینها ما وحی و نبوت را قرار دادیم؛ شما آیه بیست سوره مبارکه «مائده» را ملاحظه بفرمایید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُم مَّلُوكًا﴾، در بین شما رهبران الهی و معصوم نصب کردم؛ اما شماها را هرکدام به نوبه خود مسئولیتی دادند که ملک شدید؛ تعبیر ﴿جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ﴾ با ﴿جَعَلَكُم مَّلُوكًا﴾ خیلی فرق دارد! ﴿وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾، برای اینکه این همه انبیا را در اثر آن شرارت شما در بین شما مبعوث کردم! در اثر بدرفتاری شما پشت سر هم پیامبر نصب کردم!

بنابراین اینکه ﴿فَضَّلْنَاهُمْ﴾ شد، نه یعنی اینها آدم‌های خوبی هستند، بدتر از اینها شما در قرآن سراغ ندارید! ﴿وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ﴾ برای اینها بود، ﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ﴾ برای اینها بود، با دیدن آن معجزه سنگین عبور از دریا به

موسای کلیم (سلام الله علیه) گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾^۱ بنابراین فرمود که چنین بود، شما به امت خودتان بگویید که این راه را نروند. در بیانات نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده که این خطر هست، هر سوراخی که «ضَبّ» و سوسمار اسرائیلی رفته شما هم می‌خواهید بروید! این در بیانات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست! بعد فرمود مواظب باشید این راهی که اینها رفتند را طی نکنید، ما برای شما یک شریعت خاصه قرار دادیم: ﴿وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ﴾. در آیه ۲۱۳ سوره مبارکه «بقره» هم که چند بار گذشت، این بود که بشرهای اوّلی به طبع ساده زندگی می‌کردند، آن کسی که غمی‌داند مرده را چگونه دفن بکند، این بشر اوّلی است! به هر حال قایل «سُقِطَ فِي يَدَيْهِ»^۲ برادرش - این مقتول - مانده در دست او که با این چه کار کند! ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ﴾^۳ بشر اوّلی این بود، تا به او نشان بده که این‌طور جنازه را می‌شود دفن کرد. این بشر خیلی اختلافات عمیق فکری و امثال اینها نداشتند، ساده زندگی می‌کردند تا اینکه یک سلسله رشد فکری پیدا شد و مسائل حقوقی و حکمی پیدا شد، آن‌گاه خدا ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ﴾^۴ آن پیغمبر اوّلی که وجود مبارک حضرت آدم بود، با مواظبت ابتدایی اینها را اداره می‌کرد و همچنین تا زمانی که کتاب نازل بشود. بعد از اینکه چنین صلاحیتی پیدا کردند: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ﴾، آن اختلاف «قبل العلم» است که یک چیز خوبی است؛ مثل اختلاف دو نظریه‌پرداز و این اختلاف «بعد العلم» است و بعی است و راه جهنم. در

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۶۹؛ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنْ مَنْ قَبْلَكُمْ شَيْئًا بَشِيرًا وَ ذَرَاغًا بَذَرًا حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ، قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ: الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَالَ: فَعَن».

۳. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۲۸.

۴. سوره مائده، آیه ۳۷.

۵. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

این آیه فرمود که ﴿فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ﴾، سخن از «احباط» و «تکفیر» نیست، هر کسی کاری انجام داده براساس ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾^۶ می بیند؛ در جهاد نفس معنایش این نیست که عمل های خوب «سابق» با عمل بد «لاحق» حَبَط می شود، یا عمل های بد «سابق» با عمل های خوب «لاحق» تکفیر می شود. تکفیر، یعنی عمل صالح بعدی کفاره قبلی بشود و آن را از بین ببرد. حَبَط این است که عمل صالح قبلی با عمل بعدی از بین برود، فرمود نه «حَبَط» است و نه «تکفیر» ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۷ و در قیامت هم انسان به نامه عمل خود می گوید: ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^۸ همه اینها هست؛ منتها در صحنه معاد بررسی می شود؛ بررسی شدن و بررسی کردن نشانه آن است که همه اینها هستند، ترازو داشتن این است، ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾^۹ این است، اعمال را در قیامت سنجیدن این است که چه کسی دیوان عمل او سنگین می شود و چه کسی سبک می شود؟ پس هم «حَبَط» باطل، هم «تکفیر» باطل، هر عملی حق و جهاد نفسانی هم حق است! معنای جهاد این نیست که این لاشه ها را از بین می برند، همه اینها در صحنه نفس انسان خواهند بود.

پرسش: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^{۱۰} ...

پاسخ: آن هم همین است؛ یعنی آثارش را از بین ببرد، آن سرجایش محفوظ است و این سرجایش محفوظ است - مثل توبه - و کاری با ما ندارند. اگر یک وقت ذات اقدس الهی اراده کرده که آثار آنها را هم از بین ببرد، به انسان در صحنه قیامت نشان نمی دهد؛ چون آنها که یکدست خوب بودند که هیچ؛ اما آنهایی که سابقه سوء داشتند،

۶. سوره زلزال، آیه ۷.

۷. سوره کهف، آیه ۴۹.

۸. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۹. سوره هود، آیه ۱۱۴.

ولی یکدست توبه کردند و جبران کردند ﴿الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَيَتُوبُوا﴾^{۱۰} توبه خالص کردند، اینها اصلاً در بهشت یادشان نیست که تبهکار بودند تا خجالت بکشند، هیچ مشرکی در بهشت یادش نیست که مدت‌ها در دنیا به بت‌پرستی گذرانده، وگرنه برای او درد و رنج و حزن می‌شود. اگر حُر (سلام الله علیه) در بهشت یادش بیاید چه کاری کرده است که برای او جهنم است! اصلاً یادش نیست که با پسر پیغمبر چه کرد! این کار فقط از خدا برمی‌آید، از غیر خدا احدی چنین کاری مقدورش نیست؛ حالا بر فرض انسانی نسبت به انسانی بد کند، این انسان مظلوم چقدر می‌تواند نسبت به ستمکار خودش محبت بکند، اینکه عفو بکند، احسان بکند و اصلاً به روی او نیاورد؟ غیر از این که مقدور او نیست! اما هر وقت آن ظالم این مظلوم را می‌بیند شرم‌منده است و این مظلوم بخواهد از دل او دریاورد مقدورش نیست، پس از غیر خدا این کار ساخته نیست؛ اما ذات اقدس الهی صحنه ستم را از دل او برمی‌دارد، اصلاً یاد مبارک حُر (سلام الله علیه) نیست که با پسر پیغمبر چه کرد! اگر یادش بود، برای او جهنمی بود! در روایت از وجود مبارک حضرت سؤال می‌کنند که چگونه نوح در بهشت است و لذت می‌برد و پسرش در جهنم؟ این چه لذتی است؟ فرمود اصلاً یادش نیست که پسری داشت و کافر بود، این کار خداست! اینکه فرمود: ﴿وَوَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾^{۱۱}، ﴿غَلٍّ﴾ را برمی‌دارد، سابقه سوء را برمی‌دارد، کینه را برمی‌دارد، حسد را و رفتار زشت را برمی‌دارد، این یک تمثیل است و نه تعیین! فرمود آنچه در دل‌های اینهاست کاملاً شستشو می‌کنیم و با قلب فرشته‌منش وارد بهشت می‌شوند، وگرنه این بت‌پرست‌هایی که حالا مقدار شدند، اباذر شدند و عمار شدند اینها اگر یادشان باشد در بهشت که سالیان متمادی در برابر بُت سجده می‌کردند، اینکه

۱۰. سوره بقره، آیه ۱۶۰.

۱۱. سوره اعراف، آیه ۴۳؛ سوره حجر، آیه ۴۷.

برای آنها دردآور است! همه کفّاری که ایمان آوردند اگر یادشان باشد که سالیان متمادی به معصیت گذرانده بودند که برای آنها دردآور است! این کار فقط از خدای سبحان ساخته است و غیر او از احدی ساخته نیست.

پرسش: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.^{۱۲} اما اکنون این طوری فرمودید.

پاسخ: بله، اما در آن صحنه موازنه وقتی که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا﴾^{۱۳} شد که ﴿وَوَضَعُوا الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾^{۱۴} از

آن به بعد کاملاً تصفیه حساب می‌کنند؛ تا تطهیر محض نشود و قلب شفاف نشود وارد بهشت نمی‌شوند، فرمود: ﴿وَوَضَعُوا الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾

نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ، بعد وارد بهشت می‌شوند؛ پس طیب و طاهر که شدند وارد بهشت می‌شوند، لکن

در صحنه قیامت همین نگرانی، اضطراب، خجالت و شرم هست.

پرسش: پس معنای ﴿حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾^{۱۵} چه می‌شود؟

پاسخ: همین است! یعنی اینها برای بت قربانی می‌کردند و عبادت می‌کردند، وقتی که رفتند ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا

عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾^{۱۶} این اثری نبود؛ منتها چوب آن را دارند می‌خورند. یک وقت است انسان

در برابر یک کار حقّی خدماتی انجام می‌دهد اثر آن را می‌بیند؛ اما یک وقت در تاریکی تیر رها می‌کند، این که به

جایی نمی‌رسد! این شخص در برابر سنگ و چوب سالیان متمادی خضوع کرد، این «هباء منثور» است این اثری

را که نمی‌بیند؛ اما آثار تلخ آن را البته می‌بیند، او کاری نبود که کرده! او در تاریکی تیری انداخته، او چه چیزی را

می‌خواهد ببیند؟ معدومی را پرستش کرده، چیزی که نبود، سنگ و گل بود، اینکه معبود نبود! تعبیر قرآن کریم این

است که این چیزهایی که شما هم اینها را «ربّ» می‌دانید، اسمایی است که «جَعَلْتَهُمْ أَسمَاءً» فقط یک اسم بی‌مسمایی

۱۲. سوره زلزال، آیات ۷ و ۸.

۱۳. سوره تویه، آیه ۱۰۲.

۱۴. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

۱۵. سوره بقره، آیه ۲۱۷.

۱۶. سوره فرقان، آیه ۲۳.

است! اینهایی را که شما «رب» نامیدید، اینها اسمایی است بی‌مسمّا! این کلمه ربّ یک «راء» است با «باء» مضاعف، این لفظ است و مفهومی در ذهن دارد؛ اما زیر آن خالی است! وقتی شما به بتخانه می‌روید، این «رب» بر هیچ‌کدام از اینها منطبق نیست؛ لذا می‌شود «أَسْمَاءُ»، «جَعَلْتُهُمْ أَسْمَاءَ»، اسمی بی‌مسمّا است که بر هر کسی که بخواهید تطبیق بکنید، تطبیق نمی‌شود. تعبیر قرآن کریم این است که شما اسمی قرار دادید؛ یعنی مسمّا ندارد! بنابراین آنچه را که شما انجام دادید، تیر به هوا بود و تیر به هوا هم که به مقصد نمی‌رسد.

مأمور شدن پیامبر به عدم پیروی از بنی اسرائیل و تبعیت از شریعت اسلام

فرمود: ﴿فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾؛ تمام داوریه‌ها در مراحل اختلاف به حق برمی‌گردد، هر اختلافی از هر ملت و نخلتی که باشد، در روز حق خدای سبحان داور است؛ چه اختلاف مکتبی باشد، چه اختلاف علمی باشد و چه اختلاف عملی، این برای گذشته. چون ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾^۱ برای شما هم شریعت و منهاج قرار دادیم: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرْيْعَةٍ مِنَ الْأُمْرِ﴾. به امت خود بگو بگو که به سرنوشت اسرائیلی‌ها مبتلا نشوند: ﴿فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾. در قبال «شریعت» هوا هست، از نظر عمل؛ در قبال «شریعت»، جهل است از نظر علم؛ از نظر دانش «شریعت» علم است و از نظر ارزش، شریعت حق است. در قبال آن حق، این می‌شود هوا و در قبال آن علم، این می‌شود «لایعلم». فرمود: ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ اینهایی که به بیراهه می‌روند و با هوا دارند زندگی می‌کنند پیرو اینها نباش، چرا؟ برای اینکه کاری از اینها ساخته نیست: ﴿إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾، چون کار به دست «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است! به جای خدا کاری اینها انجام بدهند و مشکلی از مشکلات تو را حل بکنند، این چنین نیست! یا به تو آسیب برسانند؛ البته آن هم نیست. حالا این‌جا درصدد نفی است: ﴿لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾، خودشان هم ﴿إِنْ

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ﴿۱﴾ که برخی‌ها ناصر یکدیگرند؛ یعنی کمبود دیگری را حلّ می‌کنند و بعضی‌ها ولیّ یکدیگرند که تمام کارهای دیگری را انجام می‌دهند، اما این نصرت و ولایت ظاهر آن نصرت و ولایت است، باطن آن عداوت است که ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾^۱، چرا؟ برای اینکه این ظاهرش ولایت است و باطنش عداوت؛ ظاهرش نصرت است و باطنش عداوت، چون در راه باطل یکدیگر را یاری می‌کنند! اگر در راه باطل یکدیگر را یاری می‌کنند، ظاهرش نصرت است و باطن آن خذلان؛ ظاهرش دوستی است و باطن آن دشمنی؛ لذا فرمود: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾، «أخلاء» فقط متقین هستند! افراد باتقوا دوستی‌شان، ظاهرش دوستی است و باطنش هم دوستی است، چون مشکل یکدیگر را در راه حق حلّ می‌کنند؛ اما آنها مشکل یکدیگر را در راه باطل حلّ می‌کنند؛ کمک به باطل، باطل است! پس این دوستی که اینها باند و گروه یکدیگرند، به حسب ظاهر دوستی است و به حسب باطن دشمنی است، این یک اصل؛ و قیامت ظرف ظهور باطن هست، این دو اصل؛ باطن اینها که عداوت است روشن می‌شود؛ لذا ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا﴾^۲ این سه اصل. این جا هم فرمود: ﴿إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾؛ اما ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾.

بصیرت افزایی، هدایت و رحمت شریعت اسلام برای اهل یقین

گاهی انسان بخشی از کارها را خیال می‌کند خودش انجام می‌دهد، بقیه را می‌خواهد با دعا حلّ کند؛ ولی قدری که جلوتر رفت و تحت ولایت «الله» شد، خودش می‌شود مأمور کار او، تمام کارهای او را با اختیار او ذات اقدس الهی اداره می‌کند. اگر گفتند «سماوات» را برای شما مسخّر کردیم، هم سماوات سپهری و نجومی را مسخّر می‌کند که

۱. سوره زخرف، آیه ۶۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۸.

انسان از آنها بهره می برد که شما می بینید، انسان الآن به این فکر است که «به زیر آورد چرخ نیلوفری را».^۱ هم آن
 سماوات باطنی را که فقط برای مؤمنان درب آن باز می کند مسخر می کند، فرشته ها را مسخر می کند، میکائیل (سلام
 الله علیه) که مأمور «کیل» و «رزق» است، او را مأمور می کند که اقتصاد مقاومتی را در این شهر به دست پاکان و
 نیکان اجرا کند، این یک نحوه کاری است! جبرئیل (سلام الله علیه) را مأمور می کند که علوم را به اهل آن اعطا
 کند، فرشته های دیگر هم این طور است؛ حالا یا «مع الواسطه» یا «بلا واسطه». اینها را فرمود من برای شما مسخر
 کردم؛ هم آسمان ظاهری و آنچه در آن است، هم آسمان باطنی و آنچه در آن است، این را خدا مسخر می کند، لازم
 نیست که ما تسخیر بکنیم؛ البته انسان کاملی که ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲، آن انسان کاملی که امروز وجود
 مبارک حضرت است و همان انسان کامل ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾ است، «مُنْبِئٌ» هست که مادون تعلیم هست و
 آنها اگر صلاحیت عالم شدن را می داشتند ذات اقدس الهی به خلیفه اش می فرمود: «يَا آدَمُ عَلِّمُهُمْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»
 اما فرمود: «فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان»^۳، او در آن حد نیست که عالم به «أَسْمَاء» باشد، او در
 حد گزارش فقط می تواند از «أَسْمَاء» باخبر بشود، ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ نه «عَلِّمُهُمْ». امروز وجود مبارک ولی
 عصر در حد ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ است؛ البته فرشتگان - عرشی و غیر عرشی - نسبت به حضرت این معنا را
 دارند؛ اما کسانی که پیروان حضرت هستند «مع الواسطه» فیض می برند. فرمود: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾، این آیه هم
 بصیرت افزایی دارد، هم راهنمایی دارد و هم رحمت خاصه دارد. از نظر اینکه لطف ویژه الهی است، رحمت خاصه
 است؛ از اینکه گرایش پیدا می شود، می بینید بعضی ها همین که نزدیک اول ظهر است دلشان برای نماز اول ظهر
 می تپد، بعضی ها اهل نماز هستند؛ حالا یا اول یا وسط، اینها خیلی فرق می کند! اینکه انسان شیفته نماز اول وقت

۱. دیوان اشعار ناصر خسرو، قصاید، قصیده ۶؛ «درخت تو گر بار دانش بگیرد *** به زیر آوری چرخ نیلوفری را».

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

۳. دیوان حافظ، غزل ۲۶۶.

باشد، این یک چیز دیگری است، این گرایش است و این در همه کس نیست؛ بعضی شیفته زیارت هستند، بعضی شیفته فاطمیه می‌باشند، اینها یک چیز دیگری است! بعضی‌ها در فاطمیه عزاداری می‌کنند و چهار تا قطره اشک هم می‌ریزند؛ اما بعضی شیفته باشند، شوق داشته باشند و دلشان پَر بکشد چیزی دیگر است، آن می‌شود هدایت! این بصیرت هست، هدایت هست، موعظه و علم هست؛ اما ﴿لَقَوْمٌ يُوقِنُونَ﴾ که بحث قوم «یُوقِنُونَ» هم بحثش در اوایل همین سوره مبارکه، یعنی آیه چهار گذشت.

انکار معاد، نتیجه خیال‌بافی گناهکاران در مساوی دانستن کافر و مؤمن

حالا فرمود: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ﴾، شما اگر شأن نزول این آیه را که ملاحظه بفرمایید، بعضی افراد از خودرضای، خوش‌فکر، خیالباف، خوش‌خیال، خیال می‌کنند که مؤمن و کافر - معاذ الله - یکی هستند، می‌گویند آن‌جا خبری نیست، اگر آن‌جا هم باشیم مثل دنیا وضع ما راحت است. در سوره مبارکه «کَهِف» گذشت که این شخص می‌گفت - معاذ الله - اگر قیامتی هم باشد، آخرت ما هم مثل دنیا است. آیه ۳۶ سوره مبارکه «کَهِف» این بود: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِّدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا﴾ * قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ؛^۱ این چه حرف‌های یاوه‌ای است که می‌بافی؟ که می‌گویی اگر قیامتی باشد مثل دنیا ما مرفه هستیم،

براهین قرآن کریم بر بطلان پندار منکران معاد و عدم تساوی مؤمن و کافر

این‌طور نیست! اینها خوش‌خیال بودند که می‌گفتند اگر قیامتی هم باشد، آن‌جا هم مثل دنیا ما مرفه هستیم. قرآن کریم تقریباً در پنج - شش طایفه از آیات قرآن کریم روی این حرف باطل خط ابطال کشید؛ اولاً یک طایفه

۱. سوره کهف، آیات ۳۶ و ۳۷.

از آیات است که برهان اقامه کرد خدا، قیامت، وحی، نبوت، شریعت و دین «حق» است؛ البته با براهین فراوان. برای اینکه آن برهان‌های دقیق عقلی در دسترس دیگران قرار بگیرد، در طایفه ثانیه مثال‌ها زد، فرمود مگر کور و بینا یکسان هستند؟^۱ مگر زنده و مرده یکسان هستند؟^۲ مگر «ظِلٌّ» و «حَرُور» یکسان هستند؟^۳ مگر عالم و جاهل یکسان هستند؟^۴ گاهی زنده و مرده، گاهی «ظِلٌّ» و «حَرُور»، گاهی کور و بینا اینها را مثل زد، ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾^۵ ﴿وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ﴾^۶ و مانند اینهاست که این بخش را از نظر علمی تبیین کرد. بعد قصه‌ها و داستان‌ها را شروع کرد؛ فرمود که در دنیا مؤمن هرگز در راه نمی‌ماند و کافر هرگز به مقصد نمی‌رسد. درباره مؤمن در سوره مبارکه «طلاق» فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۷ فرمود مؤمن هرگز نمی‌ماند! ما نمی‌خواهیم روزی مؤمن را به او بدهیم، ما می‌خواهیم از راهی که او نمی‌داند به او روزی بدهیم تا همیشه صدای «یا الله» او قطع نشود. فرمود تمام این مار و عقرب‌ها عائله خدا هستند! خرس‌های نجس قطبی و غیر قطبی هم عائله خدا هستند! فرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۸ اینها عائله من هستند! ما برای همه سهمیه قرار دادیم، «مرغ هوا را نصیب، ماهی دریا».^۹

اینکه سعدی می‌گوید:

از در بخشنده‌گی و بنده نوازی *** مرغ هوا را نصیب، ماهی دریا

۱. سوره انعام، آیه ۵۰؛ سوره هود، آیه ۲۴؛ سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره فاطر، آیه ۱۹.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۲.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۱.

۴. سوره زمر، آیه ۹.

۵. سوره انعام، آیه ۵۰؛ سوره رعد، آیه ۱۶.

۶. سوره فاطر، آیه ۲۱.

۷. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۸. سوره هود، آیه ۶.

۹. دیوان اشعار سعدی، غزل ۱.

ببینید، این مرغ پَر می‌کشد و می‌آید از درون آب این ماهی را می‌گیرد، «مرغ هوا را نصیب، ماهی دریا». او برای آن لاشخورها روزی و سهمیه معین کرده است، فرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾؛ اینها عائله من هستند و حساب و کتابشان با من است، کفار هم این طور هستند! اما فرمود که من نمی‌خواهم مؤمن را این طور روزی بدهم! فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱ او کار خودش را انجام می‌دهد و من هم از راه غیب با او رابطه برقرار می‌کنم و او را تأمین می‌کنم تا همیشه این چهره او به غیب باشد، نه به مغازه‌اش! ﴿وَيَرْزُقْهُ﴾ همیشه بگوید «یا الله!» ﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، نه «من حیث یحتسب»! او هم مؤمنانه زندگی می‌کند؛ اما در قبال مؤمن، فرمود: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۲ او همیشه با داشتن مال‌های فراوان در گرفتاری است! بیچاره با قرص خواب باید بخوابد! این ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ نه یعنی فقیر می‌شود؛ یعنی در فشار است، با قرص خواب دارد زندگی می‌کند. مؤمن کاملاً راحت است ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ﴾^۳، اما این کاملاً در فشار است؛ این برای زندگی است.

تفاوت مؤمن و کافر در کیفیت مرگ آنها

در هنگام مرگ هم این دو آیه هست که فرمود: ﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴾^۴، ما که نمی‌دانیم آن بیچاره چه می‌کشد، چه سیلی‌ها که نمی‌خورد! چه مُشت‌ها که به پشت او نمی‌رسد! ﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴾؛ فرشته‌هایی هستند که سیلی به صورت این بدبخت می‌زنند و فرشته‌هایی هم هستند که مُشت به پشت اینها می‌کوبند. خدا مرحوم آیت الله شاه‌آبادی (رضوان الله علیه) را غریق رحمت کند! او یک رساله خوبی دارد به عنوان

۱. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۳. سوره فتح، آیه ۴.

۴. سوره انفال، آیه ۵۰؛ سوره محمد، آیه ۲۷.

شذرات المعارف،^۱ او این آیه را خوب تبیین کرده که فرشته‌های آن عالم می‌بینند که او با دست خالی و روی سیاه دارد می‌آید محکم به صورت او می‌زنند، فرشته‌های این عالم هم که مسئول این عالم هستند، می‌بینند که عمری را این‌جا وقت تلف کرده و جای دیگران را تنگ کرده، محکم به پشت او می‌زنند و این شخص را به بیرون می‌رانند؛ فشار مرگ این بیچاره همین‌هاست! این ضرباتی که می‌خورد را که کسی نمی‌فهمد! دو آیه است که در دو جای قرآن است: ﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴾؛ یک عده از جلو به چهره‌های اینها می‌زنند و یک عده هم از پشت به اینها می‌زنند، پس ﴿لَا يَسْتَوُونَ﴾. وارد برزخ هم که شدند، در آن‌جا هم این‌طور نیست که یکسان باشند، در برزخ هم همین مشکلات را دارند، در قیامت هم همین مشکلات را دارند، آنها هم که یکی جهنم است و دیگری بهشت؛ در این پنج - شش طبقه و طایفه از آیات همه آن در بیان فرق است. در گوشه‌هایی از این آیات می‌فرماید، حالا شما بررسی کنید که این آدم خوش‌خیال که می‌گوید اگر قیامت هم باشد: ﴿وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا﴾، ببینید که بدبختی‌های آنها از کجاها شروع می‌شود. در سوره مبارکه «نحل» این دو قسمت هست؛ در سوره «نحل» فرمود به اینکه مؤمنان یک سبک می‌میرند و تبهکاران طرز دیگر می‌میرند؛ آیه ۲۸ سوره مبارکه «نحل» این است: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ﴾ آنها تسلیم می‌شوند و می‌گویند: ﴿مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ﴾ که جواب می‌دهند: ﴿بَلَىٰ إِنْ لِلَّهِ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مِنْتَٰلِ الْمُتَكَبِّرِينَ﴾.^۲ آن‌گاه بعد نسبت به مؤمنین که می‌رسد در آیه ۳۲ می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در «کتاب الجنائز» کافی نقل می‌کند

۱. شذرات المعارف، ص ۲۱۲.

۲. سوره نحل، آیات ۲۸ و ۲۹.

که هیچ لذتی در تمام مدت عمر، مؤمن به اندازه لذت مرگ نمی‌چشد! ^۱ هیچ! هیچ لذتی! آن روایت را نگاه کنید که انبیا را می‌بیند، هیچ لذتی! پس فرق است بین مرگ اینها و حیات اینها که فرق بود و مرگ اینها که فرق است، به طور کلی ذات اقدس الهی در آیه هجده سوره مبارکه «سجده» می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾؛ شما خیال می‌کنید که هر دو یکسان می‌میرند؟ یکسان وارد برزخ می‌شوند؟ حواس شما جمع باشد، این طور نیست! ﴿أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا﴾ ^۲ این در سوره مبارکه «سجده» بود. در «ص» هم همین طور است، در سوره مبارکه «ص» آیه ۲۸ این است: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ این شأن نزول آیه را ملاحظه بفرمایید که خوش خیال‌ها و خیال‌باف‌ها گفتند که آن‌جا خبری نیست و اگر باشد ما هم آن‌جا یکسان هستیم و در آن‌جا هم ما راحت هستیم، مثل دنیا است؛ لذا آیه محل بحث می‌فرماید که اینها ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا﴾ «اجترَحَ» یعنی «اِكْتَسَبَ»؛ این دست را که می‌گویند «جارحه»، چون وسیله کار و کسب است، ﴿اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ﴾؛ یعنی «اِكْتَسَبَ السَّيِّئَاتِ». دست چون وسیله کسب و کار است به آن می‌گویند «جارحه». ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ﴾ ما گفتیم یکی زنده است و یکی مرده، مگر زنده و مرده یکی است؟! مگر «ظِلٌّ» و «حَرُورٌ» یکی است؟! مگر کور و بینا یکی است؟! این‌جا چه خیال‌بافی هست که می‌کنند می‌گویند فرقی

۱. الکافی (ط - دارالحديث)، ج ۵، ص ۳۳۹؛ «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرِ الصَّرِيحِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لَقَبِضَ رُوحَهُ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَأَنَا أَبْرُ بِكَ وَاشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدِ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَ فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾ بِالْوَلَايَةِ ﴿مَرْضِيَّةً﴾ بِالنَّوَابِ ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ بِغَيْرِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ﴿وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ فَمَا شِئْتَ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ اسْتِئْثَالِ رُوحِهِ وَ اللُّحُوقِ بِالنَّادِي».

۲. سوره سجده، آیات ۱۹ و ۲۰.

نمی‌کند! و از طرفی هم اگر - معاذ الله - معادی نباشد، معنای آن این است که کافر و مؤمن یکی هستند، چون دیگر «لا مِيزَ فِي الْأَعْدَامِ»^۱ این کافر مُرد آن مؤمن مُرد، هر دو معدوم شدند، پس مساوی هستند، چون در عدم هیچ تفاوتی بین معدوم‌ها که نیست؛ اگر این خیال‌بافی را هم دارند، نخیّر شما معدوم نمی‌شوید، شما به لقای الهی بار می‌یابید - یا به لقای قهر الهی یا به لقای مهر الهی - ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا»!

«و الحمد لله رب العالمين»